

روایت یک کوچ از شهر به روستا

شیرینی ها و در دسر های مهاجرت معکوس در گفت و گو با جوان ۲۹ ساله ای که از یک سال ونیم پیش به روستای مادری اش برگشته و تلاش تحسین بر انگیزی برای آبادانی آن جا دارد

الیه توانا | روزنامه نگار

پرونده

مُد فقط کفش و لباس و مدل مو ااث خانه های مان را یک شکل نمی کند. وقتی مد روز را می پذیریم، تکیه کلام های مان یکی می شود؛ مقصد سفر مان را تصمیمی جمعی از مکانی نامعلوم تعیین می کند؛ کتاب ها و فیلم های مورد علاقه مان را فهرست پر فروش ها برای انتخاب می کند و خلاصه بی آن که آگاه باشیم، هم رنگ جماعت شده ایم! یکی از مدهای این روز ها مهاجرت معکوس است. ساکنان شهر های بزرگ، عموما متعلق به طبقه اقتصادی بالا، به شهر های کوچک و روستا ها کوچ می کنند و چون در بسیاری از موارد این تصمیم را مد برای شان می گیر د، ناخواسته پیامدهایی منفی به محیط مقصد تحمیل می کنند. در این پرونده سراغ کسی رفته ایم که از مشهد به روستا کوچ کرده است اما نه تحت تأثیر مد که آگاهانه و بر اساس ترجیحات شخصی. «علی یعقوبیان مهر» جوان ۲۹ ساله ای است که از یک سال ونیم پیش در روستای «حاجی بیگی» از توابع تربت حیدر یه زندگی می کند. علی به کمک اهالی در حال انجام فعالیت هایی است که گردشگری روستا رونق بگیرد و جوان های کوچ کرده به شهر، دلیلی برای برگشتن به خانه شان داشته باشند. اگر این روز ها وسوسه مهاجرت معکوس به ذهن تان افتاده است، اگر دوست دارید بدانند گی روستایی آشنا شوید یا برای بعد کرونا دنبال یک مقصد سفر بگرو جذاب می گردید، پرونده امروز زندگی سلام را از دست ندهید.



ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

چهارشنبه ۳ دی ۱۳۹۹

۸ جمادی الاول ۱۴۴۲ • ۲۳ دسامبر ۲۰۲۰

شماره ۳۰۵۵۶

۱۷۷۶

تفاوت های گلودرد ناشی از کرونا با سایر گلودردها

۲

دلتنگی و ناامیدی در خانه های مجردی

اسب های روان شناسانه انتخاب زندگی مجردی به بهانه این خبر که بین ۱۲ تا ۲۰ درصد از خانوار های نهرانی تک نفره هستند

۳

افشاکگری عجیب یک دانشمند پیش از مرگش؛ فراز مینی ها وجود دارند!

۴

روستایی بودن مایه خجالت نیست

اهمیت و فایده اقتصادی خانه های شان جلب شد، یک درجه آن ها را ترقی دادند و حالا می گویند «خانه کاهگلی». روزی که «خانه تاریخی» بیفتد سر زبان شان، اوج خوشحالی ماست چون هر چیزی که تاریخی می شود، قدرش هم دانسته می شود». مهاجران گاهی سراپار روستایی ها می شوند؛ خانه های شان را به قیمت خیلی کم اجاره می کنند. محبت و مهمان نوازی آن ها را به حساب وظیفه می گذارند یا وعده های غذایی را مهمان اهالی می شوند یا مواد اولیه مورد نیاز شان را رایگان (یا بسیار ارزان) تأمین می کنند. از علی می پرسم منبع درآمدش چیست: «من وام گرفته ام و مسعود، خودرویش را فروخته است. یک مزرعه آباواجدادی هم داریم که از وراث خریدمش و کشاورزی می کنیم. از دوستان مهندس مان در مشهد و تجربه کشاورزی خبره روستا استفاده کردیم، گندم کاشتیم و محصول خوبی هم برداشت کردیم. به علاوه من در حال یادگیری دامداری هستم البته طبق برنامه ما تا ۵ سال درآمد ثابت نخواهیم داشت و اصلا حلا باید از جیب بخوریم. مادر هم که اعتبار ما در روستا به لطف سرشناسی ایشان است، فعلا از لحاظ مالی حمایت مان می کند».



کسی برای شهری های مهاجر فرش قرمز پهن نکرده

خیلی ها تصور سانتی مانندتالی از روستا دارند، همان کلیشه «خوشابه حالتی روستایی!». علی می گوید: «زندگی در روستا آسان نیست؛ داریم کار است و کارو کار. به علاوه کسی برای شما فرش قرمز پهن نکرده است که بیایید و روستا را متحول کنید. گرچه مردم روستا من را می شناسند اما به هر حال عنصر خارجی ام. بارها شنیده ام که اهالی می گویند این ها از دل خوش شان آمده اند روستا و نفس شان از جای گرم در می آید. گاهی مایحتاجم را با قیمت بیشتری نسبت به اهالی می خرم. هر کاری می خواهم انجام بدهم، با جمله معروف شما شهری ها که هیچی حالی تان نمی شود، مواجه می شوم، پیش بخشداری



و دهداری پشت سر مان حرف هایی زده شده است و هنوز برای جلب اعتماد مردم راه زیادی در پیش داریم. مدام می پرسند تا کی می خواهی بمانی. از طرفی می دانیم که تلاش های مان برای کسب درآمد به این زودی نتیجه نخواهد داد و فشار مالی یکی از سختی های کار است. از همه دشوارتر، حفظ فرهنگ روستاست. من از شهری درندشت می آیم که همسایه واحد بالایی و پایینی همدیگر را نمی شناسند و این جا هر روز با آدم های آشنا مواجه می شوم که گاهی ممکن است باعث تعارض شود. وظیفه من است که خودم را با فرهنگ روستا هماهنگ کنم».

امیدواریم جوان های روستا برگردند



«این ها اما همه فعالیت های روستایی ما نیست. این جا «خانه عرقیات» و «گیاهان دارویی» هم داریم. البته موسسش ما نبودیم. به لطف «خاله عزت» پا گرفته است و ما فقط نقش تسهیل بخش داشته ایم»، علی با این مقدمه می افزاید: «خاله عزت در هفتاد سالگی تصمیم می گیرد مدتی برود کرمان پیش دختر هایش گلاب گیری و عرق گیری را یاد بگیرد. یک دیگ عرق گیری می خرد، برمی گردد روستا و شروع می کند به درست کردن عرقیات گیاهی. خاله، حدود ۶۰ نوع گیاه دارویی را می شناسد. از ترکیب اطلاعات قبلی و مهارت تازه اش شروع می کند به کسب درآمد. مایک برنر عرقیات و داروهای گیاهی به نام خود ایشان طراحی کردیم. دیگ عرق گیری بزرگتری خریدیم و حالا خاله به طور اختصاصی استاد این کار در روستاست که محصولاتش در بطری های یک شکل به فروش می رسد. همچنین سه دختر نوجوان از اهالی روستا را تشویق کرده ایم در زمان های بی کاری شان برونرند پیش خاله که هم کمک دستش باشند و هم دانش گیاهان دارویی را بیاموزند و آرشو کنند. یکی از دخترها به این حوزه علاقه مند شده است و حالا می دانیم که سنت عرقیات و گیاهان دارویی در آینده در روستا حفظ خواهد شد و تأثیرش در گردشگری هم با دوام خواهد بود. یکی دیگر از زمینه های شغلی روستا که برای رشدش تلاش می کنیم، کشاورزی است. منبع درآمدی عمده اهالی، دامداری و کشاورزی است اما در سال های اخیر به دلیل مهاجرت جوان ها به شهر کم رونق شده است. مادر تلاش هستیم یک باشگاه کشاورزان جوان تأسیس کنیم که جوان ها را ترغیب کنیم به روستا برگردند. مشکل کشاورزی این است که زمین ها قطع شده و شیوه تقسیم آب دقیقه به دقیقه است که صرفه اقتصادی ندارد. ما سعی می کنیم زمین ها و آب را یکپارچه و کشاورزی را مدرن کنیم. جوان ها وقتی به شهر می روند، به کار در شرایط نامناسب تن می دهند و با آن ها به عنوان شهروند درجه دوم برخورد می شود. مهارت ها و توانایی هایی دارند که در شهر به کارشان نمی آید، فقط به قربان گوهستند در حالی که به همان استعدادها در روستا می توانند شهروند درجه یک باشند. درباره قالی بافی گفتیم که کار را با یک استاد کار شروع کردیم. اسم ایشان، خاله سکینه است. خاله همیشه برای تأمین مخارج زندگی دو، سه ماه آخر سال را می فتن شهر و کارهای خدماتی انجام می داد. حالا اما استاد قالی بافی روستاست. شأن اجتماعی دارد و دیگر به شهر نمی رود».

همان محلی بود که ما برای زندگی ترجیح می دادیم ولی هیچ وقت به طور جدی راجع بهش حرف نزده بودیم. یک روز مسعود پیشنهاد داد، ایده باتوق فرهنگی را در روستا پیاده کنیم. از این جا به بعد ماجرا جدی شد. بیشتر از یک سال زمان صرف کردیم تا روستای مدنظر مان را پیدا کنیم؛ به روستاهای اطراف خراسان، سیستان و بلوچستان و بوشهر سفر کردیم. حدود ۱۸ موفقه برای روستای مدنظر مان تعیین کرده بودیم. مثلا این که بافت تاریخی و جاذبه گردشگری داشته باشد، خودبسنده باشد، از آب قنات استفاده کند و ... من در تمام این مدت، روستای مادری ام یعنی «حاجی بیگی» را به مسعود پیشنهاد می دادم اما نمی پذیرفت تا این که یک روز روستا را دید و گفت آب در کوزه ما تشنه لبان می گشتم. مادر هم همیشه وقتی نظر من را برای مهاجرت از مشهد به شهری کوچک می شنید، خیال مرا راحت می کرد که لاا کم نیست نگرانش باشم چون هر جا بروم، همراه می آید. وقتی بهش گفتم حاجی بیگی را انتخاب کرده ام، گفت به از روی دیرینه اش رسیده و حالا مایک سال ونیم است که خانوادگی در روستا زندگی می کنیم».

زنان هنرمند روستا؛ پای ثابت اقتصاد و فرهنگ

علی صحبت هایش را این طور ادامه می دهد: «قدیم در حاجی بیگی بافتن قالی با نقشه ذهنی خیلی رواج داشت. هنرمندان هیچ نقشه از پیش آماده ای نداشتند و هر چه در طبیعت می دیدند یا در ذهن داشتند، روی قالی پیاده می کردند. نقشه ذهنی در روستای ما حدود ۲۵ سالی است که به فراموشی سپرده شده است. قالی باف ها پیش از ورود نقشه آماده به روستا، منتظر کارفرمانی مانندند که برای شان مواد اولیه و طرح بیاورد. با خلاقیت خودشان کار می کردند و در هر خانه ای یک دار قالی بود. ما فکر کردیم این هنر نباید فراموش شود، پس در روستا گشتم و یک استاد قالی بافی پیدا کردیم. حالا در خانه قالی بافی سه، چهار نقشه ذهنی قدیمی را یافته ایم که قرار است در موزه نگهداری شوند. با آمدن زمستان و کم شدن کارهای معمول روستایی ها شروع می کنیم به بافتن قالی هایی که سفارش گرفته ایم که به درآمدزایی برسد. قصه خانه عروسک اما جالب تر است. یک روز از خانم ها درباره سرگرمی های بچگی شان پرسیدیم که گفتند اسباب بازی شان عروسک های پارچه ای بوده که مادرها و مادر بزرگ ها درست می کرده اند. از شان خواستیم چند نمونه عروسک برای مان بسانند. چند روز بعد دوباره دیدیم شان در حالی که چیزی زیر چادر قایم کرده بودند. خلاصه با کلی خجالت از سه تا عروسک رونمایی کردند. باور منی شد، عروسک ها عالی بودند و تمام مولفه های ثبت ملی را داشتند. پارچه خریدیم و شروع کردیم به سفارش گرفتن، فروش و انجام اقداماتی برای ثبت ملی عروسک ها. یک روز عروسکی آوردند که خیلی شبیه یکی از اهالی روستا بود. از بازنده اش پرسیدم و گفت این ننه هاجر است! دیدیم چقدر جالب است که عروسک ها شخصیت و قصه داشته باشند. حالا خانه عروسک ما که دیوارهایش

پر از هنر دست زنان روستاست، قصه های زیادی هم برای گفتن دارد. مثل قصه خاله خورشید که خوشش نمی آمده مثل بقیه زیر درخت پارچه ببندد و دل آلوچه ها را با تکاندن درخت جمع کند. خودش می رفته روی درخت تا یکی یکی آلوچه ها را بچیند. یک تکه نان هم گوشه چادرش می گذاشته که هر وقت گرسنه شد، از آن بخورد. حالا هر فردی عروسکی را با تکه نانی در چادرش می بیند، یاد خاله خورشید می افتد. امروز در خانه عروسک که با دو نفر کارش را شروع کرد، چندین نفر مشغول به کار هستند و تا حالا هزار تا عروسک فروخته ایم».



حاجی بیگی یک روستای تجربه محور است



همان طور که گفتیم و می دانید ما تازه کوچ به روستا و زندگی نچرال (۱) مدتی است بین جوان ها هوادار پیدا کرده است. وقتی امکانات فراوان زندگی شهری، دل شان را می زند و حوصله شان را سر می برد، یک چمدان و کوله می بندند و راهی روستا می شوند. علی اما می گوید نه بچه پولدار بوده، نه دلزده از رفاه و بی دغدغه: «در برنامه «زندہ یاز زندگی» از ما پرسیدند چرا کاروبار تان توی شهر راول کر دید و رفتی روستا؟ جواب من این بود که خواستیم خودمان را به چالش بکشیم. همیشه دلم می خواست وقتی به پشت سر نگاه می کنم، ببینم کار مفیدی انجام داده ام و این همان مسیری است که من را به چنین نقطه ای می رساند. حالا داریم یک خانه تاریخی را که می خواستند تخریب کنند، به باتوق فرهنگی تبدیل می کنیم. برای بچه ها دوره کتاب خوانی برگزار می کنیم، ماه رمضان کلاس های فرهنگی داشتیم و قرار است کارگاه های مهارت آموزی راه ببندازیم که بچه ها شغل آینده شان را بر مبنای علاقه و استعداد های شان انتخاب کنند. در شهر زندگی متوسط روبه بالایی داشت ولی هیچ وقت فکر نکردم حالا که زندگی ام داردمی چرخد، بروم توی روستا و کارهایی برای دل خودم انجام بدهم». علاوه بر این ها در روستای حاجی بیگی اقدامات خوب دیگری هم در جریان است. از زبان علی بشنوید: «هدف اصلی ما رونق گردشگری روستاست. برای این منظور خانه های مشاغل راه انداخته ایم؛ خانه قالی بافی، خانه عروسک، خانه عرقیات و داروهای گیاهی. از آن جایی که دوست داریم حاجی بیگی را به عنوان یک روستای تجربه محور معرفی کنیم، اقامتگاهی هم ساخته ایم به نام «خانه تجربه» که محل اسکان گردشگر هاست. کسی که از شهر می آید، می تواند این جا زیست واقعی روستا را تجربه کند و در فعالیت های مختلف از جمله ساخت عروسک محلی با اهالی مشارکت کند». اگر دوست دارید بدانید در این خانه های مشاغل دقیقا چه خبر است، ادامه مطلب را بخوانید.